

ابیات فنون 1

ای بی نشان محض نشان از که جویمت/ گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت

پیام: ناتوانی در شناخت یزدان

نه گم نه ای و گمشده تو منم ولیک/ نایافت یافت می نتوان از که جویمت؟

پیام: ناتوانی در شناخت یزدان

پیدا بسی بجستمت اما نیافتم/ اکنون مرا بگو که نهان از که جویمت؟

پیام: ناتوانی در شناخت یزدان

چون در رخت یقین و گمانی همی رود/ ای برتر از یقین و گمان از که جویمت؟

پیام: برتری خدا از یقین و گمان بشر

در جست و جوی تو دلم از پرده اوفتاد/ ای در درون پرده جان از که جویمت

پیام: ناتوانی در شناخت یزدان

عطار اگرچه یافت به عین یقین تو را/ ای بس عیان به عین عیان از که جویمت؟

پیام: ناتوانی حواس ظاهری در شناخت یزدان

نهنگی بچه خود را چه خوش گفت/ به دین ما حرام آمد کرانه

به موج آویز و از ساحل بپرهیز/ همه دریاست ما را آشیانه

پیام: تشویق به حرکت و تکاپو

هر که زین گلشن لبی خندان تر از گل بایدش / خاطری فارغ ز عالم چون توکل بایدش

پیام : تشویق به آسوده بودن و شاد بودن و راحت گرفتن

خرده ای ازمال دنیا در بساط هرکه هست / جبهه واکرده ای پیوسته چون گل باید

پیام: تشویق به گشاده رویی هنگامی دارای همه چیز هستیم

هرکه می خواهد که ازسنجیده گفتاران شود / بر زبان بند گرانی ازتأمل بایدش

پیام : تشویق به تفکر قبل از سخن گفتن

صبر برچور فلک کن تا برآیی رو سفید / دانه چون درآسیا افتد تحمل بایدش

پیام : تشویق به صبر و تحمل و بردباری

قطره آبی که دارد در نظر گوهر شدن / از کنار ابر تا دریا تنزل بایدش

پیام : تشویق به افتادگی (افتادگی آموز اگر طالب فیضی / هرگز نخورد آب زمینی که بلند است)

ما همه چشمیم و تو نور ای صنم / چشم بد از روی تو دور ای صنم

پیام : توصیف زیبایی و آرزو برای دور ماندن معشوق از چشم بد

روی میپوشان که بهشتی بود / هر که ببیند چو تو حور ای صنم

پیام : درخواست اینکه معشوق چهره خود را نپوشاند.

حور خطا گفتم اگر خواندمت / ترک ادب رفت و قصور ای صنم

پیام : برتری دادن معشوق به حوری

تا به کرم خرده نگیری که من / غایبم از ذوق حضور ای صنم

پیام : درخواست برای خرده نگرفتن برای دیوانگی عاشق

سعدی از این چشمه حیوان که خورد / سیر نگردد به مرور ای صنم

پیام : خسته نشدن عاشق و جاودان بودن عشق

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

پیام :عشق باعث رهایی از نابودی و ناراحتی

دیده سیر است مرا جان دلیر است مرا / زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم

پیام : عشق باعث قدرتمندی است

گفت که سرمست نه‌ای رو که از این دست نه‌ای / رفتم و سرمست شدم وز طرب آکنده شدم

پیام :برای عاشق بودن باید سرمست بود

گفت که تو شمع شدی قبله این جمع شدی / جمع نیم شمع نیم دود پراکنده شدم

پیام : شخص عاشق دنبال جلب توجه دیگران نیست

گفت که شیخی و سری پیش رو و راهبری / شیخ نیم پیش نیم امر تو را بنده شدم

پیام :تبعیت کامل از معشوق

شکر کند چرخ فلک از ملک و ملک و ملک / کز کرم و بخشش او روشن بخشنده شدم

پیام :روشنی و بخشش چرخ فلک از ذات حق است

ای کاروان آهسته ران کارام جانم می رود / وان دل که با خود داشتم با دل ستانم می رود

پیام : رفتن معشوق و رفتن دل عاشق در راه او

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم / جرس فریاد می دارد که بربندید محمل ها

پیام : چگونه می توان در منزلگاه دنیا بود در حالی که بانگ جرس آن هر لحظه مرا به کوچیدن از آن دعوت می کند

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها

پیام : کسانی که عاشق نیستند و در ساحل آرمیده اند کجا می توانند از حال عاشقان با خبر باشند

بیا تا همه دست نیکی بریم / جهان جهان را به بد نسپریم

پیام : تشویق به نیکی

نباشد همی نیک و بد پایدار / همان به که نیکی بود پایدار

پیام : ناپایداری بدی و خوبی و تشویق به پایدار ماندن نیکی

ای مهر تو در دل ها وی مهر تو بر لب ها / وی شور تو در سر ها وی سر تو در جان ها

پیام : عاشق دائما به یاد معشوق است.

تا خار غم عشقت آویخته در دامن / کوه نظری باشد رفتن به گلستان ها

پیام : بی تو هیچ چیز این جهان برای خوشی ندارد و حتی سختی ها هم دشوار نیست.

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید / چون عشق حرم باشد سهل است بیابان ها

پیام : تحمل سختی های راه عشق برای رسیدن به معشوق

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش / می گویم و بعد از من گویند به دوران ها

پیام : جاودانه بودن سخن عشق

معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا / کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا

پیام : خوش رفتار شدن معشوق (نخ رو گرفت)

ملکی که پریشان شد از شومی شیطان شد / باز آن سلیمان شد تا باد چنین بادا

پیام : بهتر شدن اوضاع و شرایط

یاری که دلم خستی در بر رخ ما بستی / غمخواره یاران شد تا باد چنین بادا

پیام : خوش رفتاری شدن

دیو پیش توست پیدا زو حذر بایدت کرد / چند نالی تو چو دیوانه ز دیو ناپدید

پیام: نکوهش دل بستن به دنیا / توصیه به پرهیز از شیطان نفس

چون نخواهی کت ز دیگر کس جگر خسته شود / دیگران را خیره خیره دل چرا باید خلید

پیام : اشاره به اینکه برای کمتر ضربه خوردن از دیگران کمتر به آنها نزدیک شوید.(عاشق نشین که دلتون نشکنه :)

برگزین از کارها پاکیزگی و خوی نیک / کز همه دنیا گزین خلق دنیا این گزید

پیام : تشویق به کارهای خوب و نیک

نیکخو گفته است یزدان مر رسول خویش را / خوی نیک است ای برادر گنج نیکی را کلید

پیام : تشویق به اخلاق و خوی نیکو

پیش از اینت بیش از این اندیشه عشاق بود / مهریزی تو با ما شهره آفاق بود

پیام : بیشتر توجه کردن معشوق نسبت به عاشقان در گذشته و مشهور بودن

خواب نوشین بامداد رحیل / باز دارد پیاده را ز سبیل

پیام:توجه به علائق دنیوی و بازداشته شدن از صراط مستقیم و راه اصلی

با من بودی منت نمی دانستم / تا من بودی منت نمی دانستم

رفتم چه من ار میان تو را دانستم / با من بودی منت نمی دانستم

پیام : نشناختن خدا وقتی «من بودن» باقی است در حالی که همیشه با ماست.(عارفی در همه احوال خدا با او بود)

ما را سری است با تو که گر خلق روزگار / دشمن شوند و سر برود هم برآن سریم

پیام : توجه همیشگی و دائمی به معشوق

گو بهار دل و جان باش و خزان باش ار نه / چه بسا باغ و بهاران که خزان من و توست

پیام : درونی بودن غم و خوشی برای انسان و زندگی کردن انسان با دلخوشی هایش

سر ارادت ما آستان حضرت دوست / که هر چه بر سر ما می رود ارادت اوست

پیام : هر چیزی که اتفاق می افتد اراده و خواست خداوند است

عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست / من که یک امروز مهمان توام فردا چرا؟

پیام: گله از بی وفایی معشوق و طلب وصال و توجه

دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین / به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

پیام: حضرت علی(ع) الگوی خدانشناسی است.

زمانه قرعه نو می زند به نام شما / خوشا شما که جهان می رود به کام شما

پیام: توصیف همراهی بخت با مخاطب

گر تو گرفتارم کنی من با گرفتاری خوشم / و ر خوار چون خارم کنی ای گل بدان خواری خوشم

پیام: لذت رنج عاشقی و جفای معشوق / تسلیم و رضا

بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار / روز فراق را که نهد در شمار عمر

پیام: روزگار هجران در شمار عمر عاشق نیست.

پای استدالیان چوبین بود / پای چوبین سخت بی تمکین بود

پیام: نکوهش استدلال و تقابل عشق با عقل

از ننگ چه پرسى که مرا نام ز ننگ است / از نام چه پرسى که مرا ننگ ز نام است

پیام: رسوایی عاشق و ترک اعتبارات دنیوی برای رسیدن به معشوق

گر اظهار پشیمانی کند گردون مشو ایمن / که بد عهد از پشیمانی، پشیمان زود می گردد

پیام: توصیه به هوشیار بودن در برابر فریب روزگار

یک عمر پریشانی دل بسته به مویی است / تنها سر مویی ز سر موی تو دورم

پیام: وصال سبب آرامش است / توصیف قرار گرفتن در استانه وصال

هر کجا دردیست درمانیش هست / درد عشق است آنکه درمانیش نیست

پیام: درمان ناپذیری درد عشق

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن / که می گویند ملاحان سرودی

اگر باران به کوهستان نبارد / به سالی دجله گردد خشک رودی

پیام: مدیریت دخل و خرج و میانه روی در زندگی

برو شادی کن ای یار دل افروز / غم فردا نشاید خورد امروز

پیام: ناپایداری دنیا و توصیه به خوش باشی

گرچه دانی که نشنوند بگوی / هرچه دانی ز نیک خواهی و پند

پیام: بیان سخن نیک، حتی اگر مخاطب به آن توجه نکند

زود باشد که خیره سر بینی / به دو پای او فتاده اندر بند

دست بر دست می زند که دریغ / نشنیدم حدیث دانشمند

پیام: توصیه به پند پذیری / پند ناپذیری موجب پشیمانی ست

ای آنکه غمگنی و سزاواری / و اندر نهان سرشک همی باری

رفت آن که رفت و آمد آنکه آمد / بود آنکه بود خیره چه غم داری

پیام: ناپایداری دنیا و نکوهش غم فردا را خوردن

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم / فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

پیام: توصیه به سرخوشی

جامی است که عقل آفرین می زند / صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش

این کوزه گر دهر جنین جام لطیف / می سازد و باز بر زمین می زندش

پیام: ناپایداری دنیا

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی / حاصل از حیات ای جان یک دم است تا دانی

پیام: توصیه به غنیمت شمردن وقت

گوشه گرفتم ز خلق و فایده ای نیست / گوشه جشمت بلای گوشه نشین است

پیام: کناره گیری عاشق از مردم / فتنه انگیزی زیبایی معشوق

ما چون ز دری پای کشیدیم کشیدیم / امید ز هرکس که بریدیم بریدیم

دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند / از گوشه بامی که پریدیم پریدیم

پیام: رمیدن و دل زدگی عاشق از معشوق

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس / ملالت علما هم ز علم بی عمل است

پیام: نکوهش آگاهی بدون عمل و گفتار بدو کردار

عجب نیست از گل که خندد به سروی / که در این چمن پای در گل نشیند

پیام: نکوهش دلبستگی و ستایش ازادی

اگر هوشمندی به معنی گرای / که معنی بماند نه صورت به جای

پیام: ترجیح باطن بر ظاهر

تا رنج تحمل نکنی گنج نبینی / تا شب نرود صبح پدیدار نباشد

پیام: تحمل سختی ها ،کلید کامیابی است.

خلوتم چراغان کن ای چراغ روحانی / ای ز چشمه نوشت چشم دل چراغانی

پیام: طلب وصل و عنایت از ممدوح

من از اینجا به ملامت نروم / که من اینجا به امیدی گروم

پیام: استقامت عاشق در مواجهه با مشکلاتن راه عشق

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن / من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود

پیام: توصیف غم فراق معشوق

من مانده ام مهجور از او دیوانه و رنجور از او / گویی که نیشی دور از او در استخوانم می رود

پیام: توصیف غم فراق معشوق

ای خواجه رسیده است بلندیت به جایی / کز اهل سماوات به گوش تو رسد صوت

گر عمر تو چون قد تو باشد به درازی / تو زنده بمانی و بمیرد ملک الموت

پیام: طنازی و شوخی با بلند قامتی مخاطب (هجو گونه)

مهتری گر به کام شیر در است / شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه / یا چو مردانت مرگ رویاروی

پیام: رسیدن به عزت در گرو خطر و داشتن همت بلند.

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم / عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

پیام: ضعف و پیری و غنیمت شمردن عمر

هر چه بر نفس خویش نپسندی / بر نفس دیگری نیز مپسند

پیام: دعوت به رعایت انصاف در برابر رفتار با دیگران

برو شیر درنده باش ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل

پیام: نکوهش درخواست از دیگران

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی / ز بامی که برخاست مشکل نشیند

پیام: رمیدن عاشق از معشوق

مروت نباشد بر افتاده زور / برد مرغ دون دانه از پیش مور

پیام: نکوهش اسیب زدن به مظلومان

بر سر آنم که گر ز دست براید / دست به کاری زنم که غصه سراید

پیام: اقدام برای تغییر شرایط بد

کی رفته ز دل که تمنا کنم تو را / کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

پیام: حضور مدام معشوق یا خیال او در نظر عاشق

آینه چون نقش تو بنمود راست / خود شکن آیینه شکستن خطاست

پیام: نکوهش خودبینی

اگر کاری کنی مزدی ستانی / چو بیکاری یقین بی مزد مانی

پیام: نکوهش تنبلی / تلاش کلید کامیابی

دل به امید روی او همدم جان نمی شود / دل به هوای کوی او خدمت تن نمی کند

پیام: همه وجود عاشق شیفته و خدمت گزار معشوق است

گر عزم جفا داری سر در رهت اندازم / و راه وفا گیری جان در قدمت ریزم

پیام: پاک بازی عاشق / تسلیم و رضا

جفا پل بود بر عاشق شکستی / وفا گل بود بر دشمن فشانندی

پیام: توصیف جفا و بی وفایی معشوق

تیر بلای او را جز دل هدف نباشد / تیغ جفای او را جز جان سپر نباشد

پیام: جفاکاری معشوق و جان فشانی عاشق

عالم همه عابدند و معبود یکی است / دنیا همه ساجدند و مسجود یکی است

پیام: یگانگی خداوند / همه پدیده ها ستایشگر خداوندند

چرا ننهم؟ نهم دل بر خیالم / چرا ندهم؟ دهم جان در وصال

پیام: توصیف دل دادگی و پاک بازی

راه وصل راه پر آسیب / درد عشق تو درد بی درمان

پیام: دشواری راه عشق / عشق بی درمان است

ما ز بالاییم و بالا می رویم / ما ز دریاییم و دریا می رویم

پیام: بازگشت به اصل

هم عقل دویده در رکابت / هم شرع خزیده در پناهت

پیام: ستایش ممدوح(پیامبر) و برتری او بر عقل و دین

ما برون را ننگریم و قال را / ما درون را بنگریم و حال را

پیام: ترجیح باطن بر ظاهر

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست / ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

پیام: معشوق امل حقیقی پویایی در پدیده های جهان هستی است

هرکه تامل نکند در جواب / بیشتر آید سخنش ناصواب

پیام: لزوم تامل قبل از سخن گفتن / دعوت به سنجیده گویی

دانه باشی مرغکانت برچند / غنچه باشی کودکانت برکنند

پیام: رستگاری و تندرستی در گمنامی است

خوشا چون سرو ها استادنی سبز / خوشا چون برگ ها افتادنی سبز

پیام: توصیه به بودن و رفتنِ مثنی و افتخار آمیز

آب زنید راه را هین که نگار می رسد / مژده دهید باغ را بوی بهار می رسد

پیام: شادمانی وصال

یا رب سببی ساز که یارم به سلامت / باآید و برهاندم از بند ملامت

پیام: طلب وصال

چنین داد پاسخ فریدون که تخت / نماند به کس جاودانه نه بخت

پیام: ناپایداری دنیا و قدرت دنیوی

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را / که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را

پیام: شوریدگی عاشقانه

یار بد مار است هین بگریز از او / تا نریزد بر تو زهر آن زشت خو

پیام: پرهیز از همنشینی با بدان

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد / یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

پیام: از کوزه همان برون تراورد که در اوست

کسی دانه نیک مردی نکاشت / کزو خرمن کام دل بر نداشت

پیام: هرچه بکاری درو میکنی

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی / دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی

پیام: رنج هجران و طلب وصال

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

پیام: عشق موجب کمال است

طرفه می دارند یاران صبر بر من داغ و درد / داغ و دردی کز تو باشد بهتر است از باغ و ورد

پیام: لذت رنج عشق

در پیش بی دردان چرا فریاد بی حاصل کنم / گر شکوه ای دارم ز دل با یار صاحب دل کنم

پیام: حال عاشق را فقط عاشق می فهمد

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس / خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

پیام: ضرورت خود شناسی

من از دست کمانداران ابرو / نمی یارم گذر کردن به هر سو

پیام: شیفتگی عاشق

گلزار و باغ عالمی چشم و چراغ عالمی / هم درد و داغ عالمی چون پا نهی اندر جفا

پیام: عشق هم درد است هم درمان

نشود فاش کسی آنچه میان من و توست / تا اشارات نظر نامه رسان من و توست

پیام: نگاه، زبان عاشق و معشوق است

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست / بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

پیام: طلب وصال

مگذران روز سلامت به ملامت حافظ / چه توقع ز جهان گذران می داری

پیام: ناپایداری دنیا و ضرورت خوشدلی

کنونت که چشم است اشکی ببار / زبان در دهان است عذری بیار

پیام: اغتنام فرصت و بهره گرفتن از امکانات

کفر است در طریقت ما کینه داشتن / آیین ماست سینه چو آیینه داشتن

پیام: دعوت به ترک دشمنی و توصیه به صمیمیت

در این حضرت چو مشتاقان نیاز آرند ناز آرند / که با این درد اگر در بند درمانند درمانند

پیام: درد عشق درمان پذیر نیست

145-نو بهار است در آن کوش که خوشدل باشی / که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

پیام: ناپایداری دنیا و ضرورت غنیمت فرصت

مکن تا توانی دل خلق ریش / وگر می کنی می کنی بیخ خویش

پیام: نکوهش مردم آزاری و ظلم

وجه خدا اگر شودت منظر نظر / زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

پیام: ضرورت توجه به تجلی خدا در جهان / وجود خدا موجب کمال است

بهرام که گور می گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟

پیام: زوال قدرت

بگفت از سور کمتر گوی با مور / که موران را قناعت خوش تر از سور

پیام: ارزشمندی قناعت و بلند نظری

در دل ندهم ره پس از این مهر بتان را / مهر لب او بر در این خانه نهادیم

پیام: وفاداری عاشقانه

زد به دلم در آتشی عشق بتی که نام او / زهره و آفتاب را زهره به آب می کند

پیام: تاثیر عشق و معشوق زیبا

هر که گوید کلاغ چون باز است / نششوندش که دیده ها باز است

پیام: آگاهی موجب فریب نخوردن است

تا روانم هست نامت بر زبان دارم روان / تا وجودم هست خواهد بود نقشت در ضمیر

پیام: وفاداری عاشقانه

غم خویش در زندگی خور که خویش / به مرده نپردازد از حرص خویش

پیام: اغتنام فرصت و آخرت اندیشی

وہ چه بیگانه گذشتی نه کلامی نه سلامی / نه نگاهی به نویدی نه امیدی به پیامی

پیام: گله از بی توجهی معشوق

به ملک جم مشو غره که این پیران رویین تن / به دستانت به دست آرد اگر خود پور دستانی

پیام: ناپایداری دنیا، قدرت دنیوی وجود انسان

به جفایی و غفایی نرود عاشق صادق / مژده بر هم نزنند گر بزنی تیر و سنانش

پیام: بلا کشی عاشق / استقامت عاشق در برابر سختی راه عشق

مرا زمانه ز یارم به منزلی انداخت / که راضیم به نسیمی کز آن دیار آید

پیام: رنج هجران و راضی بودن به کمترین بهره از معشوق

ای دلیل دل گم گشته خدا را مددی / که غریب از نبرد ره به دلالت ببرد

پیام: ضرورت بهره گرفتن از راهنمای های پیر در سیر و سلوک

گر تیغ برکشد که محبان همی زنم / اول کسی که لاف محبت زند منم

پیام: جان فشانی عاشقانه

چشم دل باز کن که جان بینی / هر چه نادیدنی است آن بینی

پیام: توصیه به بصیرت

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا / بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا

پیام: وصال معشوق / رنجوری عاشق و گله از غم فراق

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم / که تا ناگه ز یکدیگر نمانیم

پیام: توصیه به غنیمت شمردن فرصت همدلی

اگر پای در دامن آری چو کوه / سرت ز آسمان بگذرد در شکوه

پیام: سکوت و گوشه گیری مایه عزت و سربلندی است

جهانا چه بدمهر و بد خو جهانی / چو آشفته بازار بازرگانی

به درد کسان صابری اندر و تو / به بد نامی خویش همداستانی

به هر کار کردم تو را آزمایش / سراسر فریبی سراسر زیانی

پیام: شکایت و گله از روزگار

ای مرغ اگر پری به سر کوی آن صنم / پیغام دوستان برسانی بدان پری

پیام: ستایش معشوق و تلاش برای پیام رسانی به او

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا / فراغت از تو میسر نمی شود ما را

پیام: تقابل عشق و آسایش/بی اغتنایی معشوق به عاشق

من که بام در آن حرم که صبا / پرده دار حریم حرمت اوست

پیام: پیام رسانی باد صبا / بی قدری عاشق در نزد معشوق

صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز / بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم

پیام: خاکساری عاشق و ستایش معشوق

وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم / دل بر عبور از سد خار و خاره بندیم

پیام: تشویق به سفر و مبارزه

من اول روز دانستم که با شیرین در افتادم / که چون فرهاد باید شست دست از جان شیرینم

پیام: پاک بازی و جان فشانی عاشق

چو شد روز رستم بیوشید گبر / نگهبان تن کرد بر گبر ببر

پیام : آمادگی برای نبرد

ابیات فنون 2

مرد آزاده در میان گروه / گرچه خوش خو و عاقل و دانا است

محترم آنگی تواند بود / که از ایشان به مالش استغناست

وانکه محتاج خلق شد خوارست / گرچه در علم بوعلی سیناست

مفهوم : قناعت پیشگی

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است / آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

مفهوم : تمام اشعار حافظ، تک بیت های نغزوپرمعنایی هستند که درمورد عشق و معرفت گفته شده است.

ای ساربان آهسته رو کآرام جانم می رود / وآن دل که با خود داشتم با دلستانم می رود

مفهوم : سختی و رنج دوری از معشوق

من مانده ام مهجور از او بیچاره و رنجور از او / گویی که نیشی دور از او در استخوانم می رود

مفهوم : دوری از معشوق و سختی آن

محمل بدار ای ساروان تندی مکن با کاروان / کز عشق آن سرو روان گویی روانم می رود

مفهوم : رنج و سختی در فراق معشوق

مکن پیش دیوار، غیبت بسی / بُود کز پیش گوش دارد کسی

مفهوم : دیوار موش داره، موش هم گوش داره. / حتی در پیش دیوار هم از کسی بدگویی مکن، شاید در پس دیوار،

کسی گوش ایستاده باشد و سخنان تو را بشنود و آن را فاش کند.

باران اشکم می رود ، وز ابرم آتش می جهد / با پختگان گوی این سخن ، سوزش نباشد خام را

مفهوم : تنها عاشق است که حال عاشق را می فهمد.(خام : بی تجربه، در عرفان کسانی هستند که به وادی عشق وارد

نشده اند. / پخته : فرد مجرب و فهمیده)

مرا گه گه به دردی یاد می کن / که دردت مرهم جان می نماید

مفهوم : سختی پذیری عاشق و قبول سختی ها

من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست / کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم

مفهوم : من که در نهایت فقر و تنگ دستی از گنج شاهانه آرامش و خرسندی برخوردارم، چه وقت به گردش روزگاری که

پرورنده انسان های پست و فرومایه است، طمع می بندم و چشم امید دارم؟

این زبان چون سنگ و ، هم آهن و ش است / و آنچه بجهد از زبان ، چون آتش است

مفهوم : سنجیده سخن گفتن(هر سخنی که از زبان بی عنان صادر شود . آتشبار است . همانطور که بر اثر تصادم سنگ چخماق و آهن ، اخگر تولید می شود . از حرکت زبان و تکلم اشخاص ادب ناآموخته نیز فتنه و غوغا پدید آید .)

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

مفهوم : ترک وابستگی ها و تعلقات

گویند رخ سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم

مفهوم : عشق انسان را به کمال می رساند.

گاهی که سنگ حادثه از آسمان رسد / اول بلا به مرغ بلند آشیان رسد

مفهوم : گاه بلای تقدیر ابتدا به کسی که جایگاه بالاتری دارد آسیب می زند.

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد / یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

مفهوم : دلی که غمگین است نمی تواند شعر زیبا بسراید. اندکی از این حقیقت را گفتیم و کافی است.

از لعل تو گر یابم انگشتی زنهار / صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد

مفهوم : اگر از لعل لبث بوسه ای بستانم یا سخنی بشنوم، گویی صد ملک سلیمان را زیر فرمان خود دارم.

غمناک نباید بود از طعم حسود ای دل / شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد

مفهوم : ای دل از طعنه و سرزنش حسودان نباید غمگین بود. اگر به قت نگاه کنی شاید خیر و صلاح تو در همین باشد.(عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم : شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد.)

هر کاو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز / نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد

مفهوم : هر کس که از این قلم جادویی و خیال انگیز من پیزی درک نکند، نقاشی و تصویر گری بر او حرام باد اگرچه نقاش چین باشد.

آتش است آب دیده مظلوم / چون روان گشت خشک و تر سوزد

تو چو شمعی از او هراسان باش / کاول آتش ز شمع سر سوزد

مفهوم : هشدار دادن به مخاطب از اشک و آه مظلوم و عذاب الهی

روزگار است این که گه عزت دهد گه خوار دارد / چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

مفهوم : یکسان نبودن چرخش روزگار و ناپایداری آن

من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت بدحالان و خوشحالان شدم

مفهوم : فراگیری ناله ی نی و انعطاف پذیری و مدارا سازگار بودن با اقشار مختلف

چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مستت را / که کس آهوی وحشی را از این بهتر نمی گیرد

مفهوم : توصیف حسن معشوق و عاشق شدن

تا نگردی بی خبر از جسم و جان / کی خبر یابی ز جانان یک زمان

مفهوم : شرط وصال، از خود و نفس و وجود خود گذشتن است.

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

مفهوم : ستایش پیامبر – مردمی که پشتیبانی مثل تو دارند غمی ندارند همانگونه که هر کس پشتیبان او نوح باشد از دریا نمی هراسد

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست / دل افسرده غیر از آب و گل نیست

مفهوم : ارزش دل به عشق است.

ما به غم خو کرده ایم ای دوست ما را غم فرست / تحفه ای کز غم فرستی نزد ما هر دم فرست

مفهوم : غم پرستی عاشق

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی / چه کنم که هست که این ها گل باغ آشنایی

مفهوم : وجود غم در عشق

در گلستان چشمم ز چه رو همیشه باز است؟ / به امید آنکه شاید به دو چشم من درایی

مفهوم : امیدواری عاشق برای دیدن معشوق

سر برگ گل ندارم ز چه رو روم به گلشن / که شنیده ام ز گل ها همه بوی بی وفایی

مفهوم : نبودن وفا

درخت تو گر بار دانش بگیرد / به زیر آوری چرخ نیلوفری را

مفهوم : اهمیت علم

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق

مفهوم : تنها کسی حرف کسی را می فهمد که مثل او باشد. (تنها عاشق حال عاشق را می فهمد.)

چرا چون لاله خونین دل نباشم / که با ما نرگس او سر گران کرد

مفهوم : عدم توجه و التفات معشوق و ناراحتی عاشق

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن / که نگین پادشاهی دهد از کردم گدا را

مفهوم : بخشندگی و جوانمردی حضرت علی (ع)

دست فلک ز کارم وقتی گره گشاید / کز یکدگر گشایی زلف گره گشا را

مفهوم : قدرت آسمان وقتی مشکلاتم را حل می‌کند که تو زلف گره گشایت را از هم باز می‌کنی.

سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم / وز این درخت همین میوه غم است برم

مفهوم : پیر شدن و غمگین بودن.

بضاعت نیاوردن الا امید / خدایا ز عفوم مکن نا امید

مفهوم : امید به بخشش خداوند

من ندانستم از اوّل که تو بی مهر و وفایی / عهد نابستن از آن به که ببندی و نپایی

مفهوم : بی وفایی معشوق

دوستان عیب کنندم که چرا دل به تو دادم / باید اول به تو گفتن که چنین خول چرایی

مفهوم : وصف زیبایی معشوق

آن نه خال است و زنخدان و سر زلف پریشان / که دل اهل نظر برد که سرپست خدایی

مفهوم : زیبایی معشوق

عشق و درویشی و انگشت نمایی و ملامت / همه سهل است تحمل نکنم بار جدایی

مفهوم : سختی دوری معشوق از همه درد ها سخت تر است. – دوری یار

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم / چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

مفهوم : بیان غم عاشق

شمع را باید از این خانه به در بردن و کشتن / تا به همسایه نگوید که تو در خانه مایی

مفهوم : خلوت کردن با معشوق

سعدی آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد / که بدانست که در بند تو خوشتر که رهایی

مفهوم : ارزشمندی عشق یار

ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد / که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی

مفهوم : سر رشته همه امور به دست خداست.

بخیه کفشم اگر دندان نما شد، عیب نیست / خنده می‌آرد همی بر هرزه گردی های من

مفهوم : تباه کردن عمر

ریشه نخل کهنسال از جوان افزون تر است / بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را

مفهوم : فرد پیر دلبستگی بیشتری به دنیا دارد.

برق با شوقم شراری بیش نیست / شعله طفل نی سواری بیش نیست

مفهوم : عشق از آتش نیز سوزنده تر است. (شوق و اشتیاق من آن قدر زیاد است که برق آسمان در مقایسه با آن مانند جرقه ای کوچک و شعله ی آتش نیز در برابر اشتیاق من مانند کودکی نی سوار ضعیف و ناتوان است)

لاله و گل زخمی خمیازه اند / عیش این گلشن خماری بیش نیست

مفهوم : مصراع اول: نکوهش خود نمایی، جلوه گری و خود آرایي / مصراع دوم: ناپایداری و گذرا بودن جهان و وابستگی های آن

تا به کی نازی به حسن عاریت / ما و من آینه داری بیش نیست

مفهوم : وجود انسان، منعکس کننده ی زیبایی های خالق و در عین حال ناپایدار است.

می رود صبح و اشارت می کند / کاین گلستان خنده واری بیش نیست

مفهوم : ناپایداری دنیا

غرقه وهمیم ورنه این محیط / از تنک آبی کناری بیش نیست

مفهوم : سطحی بودن آگاهی های بشر (چون اسیر خیال و وهم خود هستیم، می پنداریم به حقیقت دست یافته ایم، در حالی که هنوز به ساحلی بیش تر نرسیده ایم.)

ای شرر از همرهان غافل مباش / فرصت ما نیز باری بیش نیست

مفهوم : کوتاهی عمر، خدمت به دیگران (از یاد نبردن آنان) و اغتنام فرصت

بی دل این کم همتان بر عز و جاه / فخر ها دارند و عاری بیش نیست

مفهوم : بی ارزش بودن مقام و منزلت

لب و دندان سنایی همه توحید تو گویند / مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

مفهوم : ستایش خداوند به امید رهایی از دوزخ

غمش در نهانخانه دل نشیند / به نازی که لیلی به محمل نشیند

مفهوم : غم عشق یار با ناز و ادا در دلم می نشیند همانگونه که لیلی با ناز در کجاوه می نشیند.

خدایا به خوار مران از درم / که صورت نبندد در دیگرم

مفهوم : خدایا مرا با خواری و پستی از درگاهت دور نکن زیرا هیچ درگاهی جز درگاه تو برای من قابل تصور نیست.

گر جان عاشق دم زند آتش در این عالم زند / وین عالم بی اصل را چون ذره ها بر هم زند

مفهوم : سوزنده بود و جانسوز بودن آه عاشق

ای به ازل بوده و نابود ما / وی به ابد زنده و فرسود ما

مفهوم : ازلی و ابدی بودن خدا و فناپذیری آدمیان

سعادت به بخشایش داور است / نه در چنگ و بازوی زور آور است

مفهوم : خوشبختی در گرو افراد قدرتمند نیست و به رحمت خداوند بستگی دارد.

جرمی ندارم بیش از این کز جان وفادارم تو را / و ر قصد آزارم کنی هرگز نیازم تو را

مفهوم : وفاداری و سختی پذیری عاشق

گر تمنای تو از خاطر ناشاد رود / داغ عشق تو گلی نیست که از یاد رود

مفهوم : غم عشق معشوق فراموش نمی رود.

نتوان از سر او برد هوای شیرین / لشکر خسرو اگر بر سر فرهاد رود

مفهوم : عشق حتی با سختی زیاد هم فراموش نمی شود.

کاش چون شمع همه سر شود اعضای کلیم / تا سراسر به ره عشق تو بر باد رود

مفهوم : فنا شدن در راه عشق معشوق – پاکبازی عاشق

آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد

مفهوم : ارزشمندی عشق، نابود شدن بی بهرگان از عشق

باز امشب ای ستاره تابان، نیامدی / باز ای سپیده شب هجران، نیامدی

مفهوم : نیومده):

تا تو را جای شد ای سرو روان در دل من / هیچکس می نپسندم که به جای تو بود

مفهوم : ای یار من که مانند سرو روانی، از زمانی که تو در دل من جای گرفتی هیچ کس را نمی‌پسندم که به جای تو باشد.

هزار نقش برادر زمانه و نبود / یکی چنان که در آئینه تصور ماست

مفهوم : زمانه مانند انسان هزار نقش را بیرون می‌آورد و حتا یکی از این نقشها نیز مطابق خیالات و تصورات ما در نمی‌آید.

ای سرو پای بسته به آزادگی مناز / آزاده منم که از همه عالم بریده ام

مفهوم : قطع تعلقات مادی

بشکن دل بی نوای ما را ای عشق / این ساز شکسته اش خوش آهنگ تر است
مفهوم : ای عشق دل بیچاره ی ما را بشکن زیرا این دل شکسته خوش آهنگ تر و سراینده تر است.

کی ام؟ شکوفه اشکی که در هوای تو هر شب / ز چشم ناله شکفتم به روی شکوه دویدم

مفهوم : ناراحتی به خاطر عشق به معشوق

ای گل تازه که بویی ز وفا نیست تو را / خبر از سرزنش خار جفا نیست تو را

مفهوم : بی وفایی معشوق

هر کاو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید / در رهگذار باد نگهبان لاله بود

مفهوم : بیهوده بودن زندگی بدون عشق

آیینه ات دانی چرا غماز نیست؟ / زانکه زنگار از رخسار ممتاز نیست

مفهوم : انعکاس اسرار عرفانی با صاف و روشن شدن دل

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر / کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

مفهوم : نتیجه ای را به دست می آوریم که برای آن تلاش کرده ایم.

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم / اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

مفهوم : جبر گرایی

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد / من ابلهانه گریزم به آبگینه حصار

مفهوم : باور به قضا و قدر (عدم وجود اختیار)

تو این عهدی که با من بسته بودی / مگر بهر شکستن بسته بودی؟

مفهوم : عهد شکنی معشوق و یادآوری لزوم وفاداری به عهد

ای گل که موج خنده ات از سر گذشته است / آماده باش گریه تلخ گلاب را

مفهوم : پستی و بلندی های دوران

به یک کرشمه که در کار آسمان کردی / هنوز می پرد از شوق چشم کوکب ها

مفهوم : توصیف حسن معشوق

دست رغبت کس نمی سازد به سوی من دراز / چون گل پژمرده بر روی مزار افتاده ام

مفهوم : منزوی شدن شاعر و گوشه نشینی

ای باد بامدادی خوش می روی به شادی / پیوند روح کردی پیغام دوست دادی

مفهوم : توصیف طبیعت و خبررسانی باد (از معشوق)

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست / هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

مفهوم : توصیف موی معشوق

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان / ایوان مداین را آیینۀ عبرت دان

مفهوم : لزوم پند گیری از حوادث

تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او / زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند

مفهوم : توصیف موی معشوق و عدم دل کندن عاشق از معشوق

یک عمر دور و تنها ، تنها به جرم اینکه / او سر سپرده می خواست ، من دل سپرده بودم

مفهوم : توصیف فراق در عشق

چو دل بر نهی بر سرای کهن / کند ناز وز تو بیوشد سخن

مفهوم : لزوم عدم تعلق

ای صاحب کرامت ، شکرانه سلامت / روزی تفقدی کن درویش بی نوا را

مفهوم : طلب توجه از معشوق توسط عاشق

ای دوست شکر خوشتر یا آنکه شکر سازد ؟ / خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد ؟

مفهوم : برتری خالق بر خلق و مخلوق

همت مردانه می خواهد گذشتن از جهان / یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند

مفهوم : عدم دلبستگی به تعلقات دنیوی

دامن کشان که می روی امروز بر زمین / فردا غبار کالبدت بر هوا می رود

مفهوم : گردش دوران دائما یکسان نیست

به خون خود آغشته و رفته اند / چه گل های رنگین به جویبار ها

مفهوم : توصیف شهادت

دامن هر گل مگیر و گرد هر بلبل مگرد / طالب حسن غریب و معنی بیگانه باش

مفهوم : جستجوی برای تجربیات خاص و نو

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک / بگفت آنگه که باشم خفته در خاک

مفهوم : فقط مرگ می تواند عشق عاشق را پایان دهد

در هر طرف ز خیل حوادث کمین گهی است / زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر

مفهوم : برای هر بلایی ماوایی است

چنین است رسم سرای درشت / گهی پشت بر زین و گهی زین به پشت

مفهوم : فراز و فرود روزگار در حال تغییر است.

از مکافات عمل غافل مشو / گندم از گندم بروید جو ز جو

مفهوم : سنخیت عمل و نتیجه آن

ای که پنجاه رفت و در خوابی / مگر این پنج روز دریابی

مفهوم : لزوم دانستن قدر لحظات عمر

بس بگردید و بگردد روزگار / دل به دنیا در نبندد هوشیار

مفهوم : تشویق به دل نبستن به دنیا

زنده به بوی توام بوی ز من وا مگیر / تشنه روی تو ام باز مدار از من آب

مفهوم : عاشق بخاطر معشوق زنده است.

دریای شور انگیز چشمان تو زیباست / آنجا که باید دل به دریا زد همینجاست

مفهوم : توصیف زیبایی معشوق

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت / فتنه انگیز جهان نرگس جادوی تو بود

مفهوم : چشم (زیبایی) معشوق عامل فتنه در جهان

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را / چنان امان نداد که شب را سحر کند

مفهوم : جفاکار کیفر ظلمش را می بیند (کارما !)

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد / بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد

مفهوم : توصیف زیبایی چهره معشوق

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

مفهوم : توصیه به نپرداختن به دنیا و گرایش به جهان معنوی و عرفان

به تیغم گر گشود ، دستش نگیرم / و گر تیرم زند منت پذیرم

مفهوم : هر چه از دوست رسد نکوست

این نغمه محبت بعد از من و تو ماند / تا در زمانه باقی است آواز باد و باران

مفهوم : ابدی بودن عشق

از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست / کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

مفهوم : هر مقدار از ماتم در غم دوری یار شایسته است.

پیداست از گلاب سرشکم که من چو گل / یک روز خنده کردم و عمری گریستم

مفهوم : غمگین بودن در طول عمر

موی سفید را فلکم رایگان نداد / این رشته را به نقد جوانی خریده ام

مفهوم : موی سفید نشانگر تجربیات فراوان است

در هوایت بی قرارم روز و شب / سر ز پایت بر ندارم روز و شب

مفهوم : بی تابی عاشق در فراق معشوق

ای همه هستی ز تو پیدا شده / خاک ضعیف از تو توانا شده

مفهوم : خدا علت العلل است.

نمیرم از این پس که من زنده ام / که تخم سخن را پراکنده ام

مفهوم : سخنان شاعر بعد از وی نیز باقی می ماند

اشک سحر زداید از لوح دل سیاهی / خرم کند چمن را باران صبحگاهی

مفهوم : گریه باعث پاکی دل است

بسیار گنه کردیم ، آن بود قضای تو / شاید که به ما بخشی از روی کرم آنها

مفهوم : جبر گرایی و عدم اختیار انسان

ابیات فنون 3

هوای خود چو نهادم رضای او بگزیدم / جهان و هرچه در او جز به کام خویش ندیدم
مفهوم : راضی بودن به رضای خدا

تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان بین / کس واقف ما نیست که از دیده چه ها رفت
مفهوم : ناراحتی و گریه بسیار زیاد به علت رفتن معشوق

دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند / از گوشه بامی که پریدیم پریدیم
مفهوم : ترک عشق کردن و قید آن را زدن

با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت
مفهوم : آسودگی به علت ترک وابستگی و تعلقات

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست / سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست
مفهوم : تنها افرادی که سخن دان باشند سخن اهل معرفت را درک می کنند.

همت طلب از باطن پیران سحر خیز / زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند
مفهوم : برگزیدن خدا و راه حقیقی

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز / باشد که باز بینیم دیدار آشنا را
مفهوم : امید به دیدار دوباره یار

بیستون کندن فرهاد نه کاریست شگفت / شور شیرین به سر هرکه فتد کوهکن است
مفهوم : یک جلوه از معشوق همه را گرفتار می کند(فراگیر بودن عشق)

هر کو نظری دارد با یار کمان ابرو / باید که سپر باشد پیش همه پیکان ها
مفهوم : ضرورت تحمل دشواری های راه عشق

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها
مفهوم : انسان هایی که در راحتی هستند رنج انسان های گرفتار بلا را درک نخواهند کرد.

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد
مفهوم : رازداری و سکوت عارفانه

یار بی پرده از در و دیوار / در تجلی است یا اولی الابصار
مفهوم : پیدا بودن جلوه خداوند در تمام پدیده های عالم

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت / متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

مفهوم: وصف ناپذیر بودن حضرت علی

چون جواب احمق آمد خامشی / این درازی در سخن چون می کشی

مفهوم: پاسخ نادان خاموشی است.

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی / من از آن روز که در بند توام آزادم

مفهوم: عدم روی گرداندن از معشوق

چون در این میدان نداری دست و پایی همچو گوی / اختیار سر به موی همچو چوگانش گذار

مفهوم: بی اختیاری و تسلیم بودن

آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع / آتش آن است که در خرمن پروانه زدند

مفهوم: آتش حقیقی، آتش عشق است.

تا ز باغ خاطرت گل های شادی بشکفد / هرچه در دل تخم کین داری به زیر خاک کن

مفهوم: نفی کینه و دعوت به پالایش درون از کینه

از اسب پیاده شو بر نطح زمین نه رخ / زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

مفهوم: بی اعتباری دنیا / افول قدرت و نابودی حاکمان

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی / که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

مفهوم: بمیرید قبل از آنکه بمیرید. / موتو قبل ان تموتوا

دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار / گوشه تاج سلطنت می شکند گدای تو

مفهوم: عشق باعث بی نیازی است.

هرچه رفت از عمر یاد آن به نیکی می کنند / چهره امروز در آیینه فردا خوش است

مفهوم: به نیکی یاد کردن از گذشته

حرفی است این که خضر به آب بقا رسید / زین چرخ دل سیه دم آبی ندید کس

مفهوم: بی اعتباری و ناپایداری دنیا

زینهار از قرین بد زنهار / وقنا ربنا عذاب النار

مفهوم: دوری از همنشین بد

دانست که دل اسیر دارد / دردی نه دوا پذیر دارد

مفهوم : درد عشق بی درمان است

ایوب با چندین بلا کاندلر بلا شد مبتلا / پیوسته این بودش دعا «الصبر مفتاح الفرج»

مفهوم : صبوری در شرایط دشوار باعث گشایش است.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت / شیوه «جنات تجری تحت الانهار» داشت

مفهوم : گریه حافظ در زیر دیوار و روزن سرای یار

ترک گدایی مکن که گنج بیابی / از نظر رهروی که در گذر آید

مفهوم : رسیدن به گنج معرفت از طریق پرستش معنوی و اظهار نیاز

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند / بلای نیم شبی دفع صد بلا بکند

مفهوم : کارساز بودن و راهگشا بودن دل شکسته

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

مفهوم : جست و جو برای یافتن انسان حقیقی و دور از صفات ناپسند

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی / زنهار بد مکن که نکردست عاقلی

مفهوم : چرهیز از آزدن دیگران

آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم / از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم

مفهوم : پایداری و مقاومت

آستین چو از چشم برگرفتم / سیل خون به دامن روانه کردم

مفهوم : فراوانی گریه

سعدی نظر از رویت کوتاه نکند هرگز / ور روی بگردانی در دامت آویزد

مفهوم : عدم روی گردانی از معشوق

پیش کمان ابرویش لابه همی کنم ولی / گوش کشیده است از آن گوش به من نمی کند

مفهوم : بی توجهی معشوق

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم / که تا ناگه ز یکدیگر نمانیم

مفهوم : قدر دانی

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی / چه کنم که هست این ها گل باغ آشنایی

مفهوم : غمگین و گریان بودن از نتایج آشنایی است.

من نمی گویم زیان کن یا به فکر سود باش / ای ز فرصت بی خبر در هرچه هستی زود باش

مفهوم : غنیمت شمردن وقت و فرصت ها

خلد گر به پا خاری آسان برآید / چه سازم به خاری که در دل نشیند

مفهوم : دل شکستگی

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را / برون کن ز سر باد و خیره سری را

مفهوم : دعوت به پرهیز از غرور

گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز / فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم

مفهوم : عمل کردن به همه صحبت های معشوق

اینکه گاهی می زدم بر آب و آتش خویش را / روشنی در کار مردم بود مقصودم چو شمع

مفهوم : کمک و یاری رساندن به دیگران

گوش ترحمی کو کز ما نظر نیوشد / دست غریق یعنی فریاد بی صداییم

مفهوم : استقامت و تحمل عرفا

ما با توایم و با تو نه ایم اینت بوالعجب / در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر داریم

مفهوم : بی بهره بودن از لذات حضور

من از آن روز که در بند توام آزادم / پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم

مفهوم : اسیر دست یار پادشاه وقت خویش است.

با اینکه جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

مفهوم : آسودگی به سبب ترک وابستگی

هرچه جز بار غمت بر دل سنگین من است / برود از دل من وز دل من آن نرود

مفهوم : از بین رفتن غم عشق

کسی با او نه و او با همه کس / نماند هیچکس و او ماند و بس

مفهوم : همراه و ابدی بودن خداوند

در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید و السلام

مفهوم : حال عاشق را تنها عاشق درک می‌کند

همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بیوشی / همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی

مفهوم : خداوند به همه چیز قادر است.

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل / نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

مفهوم : آمدن بهار و رفتن زمستان

فلک در خاک می غلتید از شرم سر افرازی / اگر می دید معراج ز پا افتادن ما را

مفهوم : عجز انسان در برابر حق موجب سرافرازی او نسبت به کائنات می‌شود.

عجب مدار که در عین درد خاموشم / که درد یار پری چهره عین درمان است

مفهوم: درد و درمان هردو از معشوق است

راستی آموز بسی جو فروش / هست در این شهر که گندم نماست

مفهوم : پرهیز از دو رویی

نبینی باغبان چون گل بکارد / چه مایه غم خورد تا گل برارد

مفهوم : تحمل سختی برای رسیدن به نتیجه

من و تو غافلیم و ماه و خورشید / بر این گردون گردان نیست غافل

مفهوم : در گذر بودن جهان

گر ندیدی قبض و بسط عشق را در یک بساط / گریه مینا نگر خندیدن ساغر ببین

مفهوم : خوشی و سختی هر دو در عشق وجود دارد.

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش / هیچ دانا زین معما در جهان آگاه نیست

مفهوم :معما بودن کار جهان

مرا نصیب غم آمد به شادی همه عالم / چرا که از همه عالم محبت تو گزیدم

مفهوم : غم دیدن عاشق

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار / که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

مفهوم : واگذاری کار ها به خداوند

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم / دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

مفهوم : در کنار یار بودن و کافی بودن آن

دلم گرفته از این روز ها دلم تنگ است / میان ما و رسیدن هزار فرسنگ است

مفهوم : دوری از یار

بی مهر رخت رز مرا نور نمانده است / وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است

مفهوم : دوری از یار

پرستش به مستی است در کیش مهر / برون اند زین جرگه هشیار ها

مفهوم : تقابل عقل و عشق

چون شبنم افتاده بودم پیش آفتاب / مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم

مفهوم : عشق مایه کمال و ارزش وجود انسان است.

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده / به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست

مفهوم : پایدار بودن عشق

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی / عهد نابستن از آن به که ببندی و نیایی

مفهوم : بی وفایی معشوق

هرچه داری اگر به عشق دهی / کافرم گر جوی زیان بینی

مفهوم : در راه عشق ضرر وجود ندارد.

نماند تیری در ترکش قضا که فلک / سوی دلم به سر انگشت امتحان نگشود

مفهوم : رسیدن سختی های بسیار به شاعر

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی / تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

مفهوم : تشویق به سلوک

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم

مفهوم : عشق مایه کمال و ارزش وجود انسان است.

چندین که بر شمردم از ماجرای عشقت / اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران

مفهوم : فراوانی اندوه های دل

هرکه چیزی دوست دارد جان و دل بر وی گمارد / هر که محرابش تو باشی سر ز خلوت بر نیارد

مفهومش :عدم ترک و روی برگرداندن از معشوق

همیشه تا براید ماه و خورشید / مرا باشد به وصل یار امید

مفهوم : امیدواری به وصال

الا تا نخواهی بلا بر حسود / که آن بخت برگشته خود در بلاست

مفهوم : حسودی خودش بلا است.

به سرو گفت کسی میوه ای نمیاری ؟ / جواب داد که آزادگان تهی دستند

مفهوم :آزادگی و رهایی از تعلقات

از آن مرد دانا دهان دوخته است / که ببند که شمع از زبان سوخته است

مفهوم : سود و زیان سخن گفتن

دل چو شد غافل ز حق فرمان پذیر تن بود / می برد هر جا که خواهد اسب خواب آلوده را

مفهوم : غفلت از حق، باعث زیان دیدن است.

قطع زنجیر ز مجنون تو نتوان کردن / موج جزو بدن آب روان می باشد

مفهوم : جدایی ناپذیری زنجیر از عاشق مجنون

سعدی از سرزنش خلق نترسد هیئات / غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را

مفهوم : بی اعتنایی به سرزنش و ملامت دیگران

دود اگر بالا نشیند کسر شان شعله نیست / جای چشم ابرو نگیرد گرچه او بالاتر است

مفهوم : ارزش هر چیز به جایگاه و مقام آن ها نیست و بالاتر بودن جایگاه و مقام، نشانه کم ارزش بودن مقام دیگری نیست.

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد / خواب در وقت سحرگاه گران می گردد

مفهوم : افزایش حرص و طمع هنگام پیری

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را / دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را

مفهوم : عشق عقل را از بین می برد

با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است / با دهان تشنه مردن بر لب دریا خوش است

مفهوم : بی نیازی از خلق

بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود / پسته بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

مفهوم : سنجیده و با فکر سخن گفتن

آزاده را جفای فلک بیش می رسد / اول بلا به عاقبت اندیش می رسد

مفهوم : فرد سختی کشیده، به سختی های بیشتری دچار می شود.

ملامت از دل سعدی فرو نشوید عشق / سیاهی از حبشی چون رود که خودرنگ است

مفهوم : سرزنش ها رنگ عشق و دوستی را از دل پاک نمی کند.

ما گرچه مرد تلخ شنیدن نه ایم ولیک / تلخی که از زبان تو آید شنیدنی است

مفهوم : حتی سخنان تلخ معشوق هم ارزش شنیدن را دارد.

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقیست / به صد دفتر نشاید گفت حسب حال مشتاقی

مفهوم : وصف ناپذیر بودن حال عاشقان